

قدیمی به سازش رسید، کوشش‌های ترقی‌خواهانه و آزادی‌خواهانه‌اش خفه گردید. این امر بر جنبش بورژوازی زنان هم بی‌تاثیر نبود. کلارا زتکین دلیل این دودلی‌ها را شرح می‌دهد:

«لحظه بزرگی را که لوئیزه اوتو در سال ۱۸۴۹ آرزو کرده بود، به سرعت فرا رسید. بورژوازی آلمان بی‌شرمانه به جای این که با کمک طبقه کارگر برای پیروزی انقلاب مبارزه کند، یک امتیاز حقوقی را در مقابل استبداد پیش کشید. ترس از پرولتاریای پیاخاسته مصمم مطالبه کننده، در همه اعضا و جوارحش فرو رفت. ارتجاع پیروز در سال‌های بعد از ۱۸۴۹ با فشار اسلحه جلوی همه کوشش‌های آزادی‌خواهانه را گرفت... این وضعیت هم چنین جهان زنان بورژوا را که در فضای متحرک انقلاب به حرکت درآمده بودند، تا زنان را به عنوان طلب‌کنندگان حق سازمان‌دهی کنند و در ضمن برای زنان کارگر «کمک اجتماعی» بیاورند، فلج کرد.» ۱۳

درست چند سال بعد از انقلاب ۱۸۴۸ یعنی از سال ۱۸۶۰ - دوباره مطالبات مربوط به تساوی حقوق اجتماعی زنان طنین انداز شد.

۱۸۶۵: اولین کنفرانس زنان بورژوا

اولین کنفرانس زنان آلمان در سال ۱۸۶۵ تحت رهبری لوئیزه اوتو-پیترز-برگزار شد. مطالبات کنفرانس برعلیه وابستگی آن زمانی و عدم استقلال اجباری زن به مردش و دور بودن زنان از زندگی سیاسی و اجتماعی معطوف بود. مطالبات به نکات اساسی‌ای مانند تساوی حقوق در مسائل زناشویی، در مسائل مربوط به داری و حق کار و آموزش برمی‌گشتند. سازمان‌دهندگان این جنبش انجمن‌های آموزشی زنان بودند.

آن‌ها به «ارتقا آموزش جنس مونث» ۱۴ خدمت می‌کردند. هدف عبارت بود از «توسعه محافل زنانه، ارتقا آن و انگیزش برای ساعات کار ثابت، ایجاد و تقویت اشتغال مسرت‌بخش» ۱۵. آموزش اعضای انجمن‌های زنان می‌بایستی از طریق «سخن‌رانی... پیانو... و آواز، کلیه آحاد زنان و دختران» ۱۶، را در بر گیرد و ترفیع دهد.

دودلی انقلاب خود را در مساله حق رأی هم نشان می‌دهد، سازش با اشرافیت از طریق: مطالبات انقلاب ۱۸۴۸ برطبق رأی فعال و غیرفعال دیگر نقشی بازی نمی‌کرد. آن‌ها بعدها توسط سازمان‌های رادیکال حقوق زنان دوباره مطرح شدند.

وضعیت زنان کارگر

در مطالبات‌شان وضعیت اجتماعی زنان بورژوا مطرح می‌شود. زنان کارگر هم از حقوق نابرابر، عدم دسترسی به آموزش و غیره در رنج هستند. این مسائل و مسائلی بعد از «حق» کارکردن، برای آن‌ها اما کاملا متفاوت در نظر گرفته شده بودند. برای زنان کارگر به خاطر وضعیت مالی‌شان، اجبار به کارکردن وجود داشت. حمایت از آنان در برابر استثمار، مزد عادلانه و مخارج زندگی ناچیزتر مطالبات مطرح شده بودند، همان گونه که کلارا زتکین در تاریخ جنبش زنان پرولتر آلمان نوشت:

«در صنایع راینی و زاکسنی در سال‌های دهه ۶۰ رقم زنان و کودکان مزدبگیر در ابعاد زیادی افزایش یافت. سودجویی سرمایه‌داران، فقر خانواده‌های کارگری و پیشرفت تکنیکی، زنان کارگر را از مبارزه برای «حق» و برای «حیثیت» کار معاف ساخت، برای آن‌ها نه «وظیفه» و

نه اجبار غیرانسانی به کار مقرر نگردید. دلیل این امر برای آنها محافظت در مقابل استثمار بیش از حد سرمایه‌داری بود. هیچ حرفی از ضرورت یک مبارزه برای آن در میان نبود. کلمات پر احساس درباره فقر، وقاحت تهدیدآمیز «خواهران فقیر»، خشم به حرکت در آمده بر علیه ممنوعیت فرضی کار زنان در کارخانه‌ها، بی‌اعتنا به ارائه این پیشنهادها و دگمه‌وار مربوط به استثمار اقتصاد سرمایه‌داری شروع گردید» ۱۷.

زندگی و شرایط کار زنان و مردان کارگر وحشتناک بود. درآمد کل خانواده کارگری به ندرت کفاف می‌کرد تا بتوانند حتی مخارج و هزینه زندگی را تامین نمایند. مزد زنان در سطحی بسیار پایین‌تر از مردان قرار داشت. حتی اگر خانواده به‌طور کامل کار می‌کرد باز هم برای ضروری‌ترین نیازهای زندگی کافی نبود. نتایج آن مرگ زودرس، بیماری، مرگ و میر بالای کودکان بود:

«در گلاسکو یک کارگر بافنده مشروط به این که زن و دو کودکش هم کار کنند، با کار ثابت تمام وقت که تقریباً هیچ‌گاه وجود نداشت، هفتگی ۱۲ مارک، و سالانه ۶۲۴ مارک دریافت می‌کرد ... برطبق یک اعلامیه اتحادیه بین‌المللی بناها و نجاران که شرح مفصلی را دربر داشت، قبلاً یک خانواده ۵ نفری با قانع‌ترین حالت، برای مخارج سالیانه ۱۴۰۰ مارک نیاز داشت. مزدهای ناچیز کارگران زن، چیزی که همه گزارشات نقل می‌کنند، مستقیماً به عنوان جواز فاحشگی یا سرنوشت گرسنگی تدریجی، ظاهر می‌شوند. آنها با زمان کار ۳۰ ساعته و موظف بودن به اضافه کاری مانند کار روز یکشنبه، هفتگی بین ۳،۶۰ تا ۷،۵۰ مارک درآمد کسب می‌کنند. برطبق تحقیق دکتر میثائیلز بافنده ارسنگیرگی (منطقه‌ای در شرق آلمان. م) به طور متوسط به سن ۳۸

سالگی می‌رسد. مرگ و میر کودکان بسیار بسیار بالاست، بازماندگان به بیماری ساری اسکروفلوز دچار بودند، با فقر اقتصادی زندگی خانوادگی‌شان نابود شد و با ضایع شدن جسمی و روحی و اخلاقی دست به دست هم داد.» ۱۸.

جنبش بورژوائی زنان با همه تفاوت‌های بنیادی اش، با وجود این در بسیاری از شاخه‌ها، برای جنبش پرولتری زنان کارهای اساسی انجام داد: تاکید بر مفهوم کار شغلی برای تساوی حقوق زن، که در موافقت با آن تاسیس حقوق سیاسی و مبارزه برضد «پیش‌داوری تحقیرآمیز از ناچیز بودن ارزش جنس مونث» ۱۹.

جنبش پرولتری زنان اما از نظر سیاسی به دلیل جنبش قوی کارگری در نیمه دوم قرن ۱۹ به تشکیلات بورژوائی غیروابسته است.

تشکیل جنبش پرولتری زنان

تشکیل جنبش زنان پرولتری در آلمان با ایجاد جنبش کارگری هم راه بود. اولین عملیات‌شان را هر دو در سال‌های دهه ۶۰ قرن ۱۹ ارائه داده بودند. پیش از همه در زاکسن با آن آغاز گردید تا کارگران زن و مبارزات‌شان را در سازمان‌های طبقه کارگر به هم پیوسته گرداند:

اولین جهش‌های زنان به‌عنوان حاملان جنبش کارگری برای به پیش رفتن و سازمان‌دهی بدون شک به تاثیر هدایت‌کننده‌ی انترناسیونال اول برمی‌گردد... محدوده تاثیر عمده او عبارتند از صنایع ریسندگی بافندگی، و مهم‌ترین حاملانش عبارتند از اتحادیه بین‌المللی مانوفاکتور، فابریکد و کارگران یدی مقیم در کریمیچوا.

هدف‌اش تغییرات انقلابی بنیادی جامعه بود که اساس استثمار و

تحت‌ستم بودن را می‌بایست از بین می‌برد.

هم چنین جنبش پرولتری زنان از تشکیلات بورژوائی مستقل است. با شورش طبقه کارگر علیه اوضاع فقیرانه‌ای که تحت آن می‌بایستی زندگی و کار می‌کردند. بدین قرار او (طبقه کارگر. م) هم‌چنین اهداف و ریشه‌های ایدئولوژیکی کاملاً متفاوتی دارد:

«جنبش پرولتری زنان به جنبش بورژوائی زنان هم از نظر سازمانی و هم از نظر ایدئولوژیکی در نقش کودکی در تقابل با مادر است که بدون تشکر از او بیگانه شده است. او به عنوان بخشی از آگاهی عمومی طبقاتی جنبش کارگری آلمان به بلوغ رسیده است، برطبق واقعیت تاریخی‌ای که رهاسازی طبقه کارگر و همه بخش‌هایش، کار (به دست. م) طبقه کارگر و همه بخش‌هایش می‌باشد.» ۲۱.

آغاز جنبش کارگری در آلمان

انجمن‌های آموزشی کارگران اولین اشکال سازمانی جنبش کارگری بودند. آن‌ها بین دهه‌های ۴۰ و ۶۰ قرن ۱۹ تشکیل شدند. این انجمن‌های آموزشی اساساً توسط لیبرال‌ها تاسیس شدند. هدف آن‌ها ارتقای آموزش کارگران بود، اما این تنها هدف نبود. انجمن‌های آموزشی کارگران، علاوه براین هم خدمت می‌کردند که کارگران را بطور تنگاتنگ به احزاب و ایدئولوژی‌های بورژوائی وصل کنند. موسسان آن‌ها قول می‌دادند که مقاومت رشدیابنده علیه تاثیرات شرایط سخت کار و زندگی را مهار کنند، با وجود این انجمن‌های کارگری، مکان ایده‌آلی را برای تبادل تجربیات سیاسی، بحث و تبلیغ سیاسی کارگران با هم‌دیگر فراهم ساختند.

در سال ۱۸۶۸ بعضی از انجمن‌های کارگری با کوشش فراوان فردیناند لاسال در انجمن عام کارگران آلمان (ADAV) مجتمع شدند . کارگران همچنین به طور موازی با ADAV اطراف اگوست بیل و ویلهلم لیبکنشت گرد آمدند. حضور در صحنه این گروه و اولین حرکت اعتصابی بزرگ در سال ۱۸۶۵، بیسمارک را تحت فشار شدید قرار داد. در این مبارزات بیش از همه مساله کوتاه کردن ساعات کار روزانه از ۱۲ تا ۱۴ ساعت مطرح بود. این حرکت اعتصابی مسبب ایجاد اولین اتحادیه کارگری ملی توسط تولیدکنندگان سیگار در دسامبر ۱۸۶۵ شد.

مقاومت در برابر کار زنان

مقاومت در برابر کار زنان نه فقط در طبقه متوسط بلکه در طبقه کارگر هم وجود داشت. برای بسیاری از کارگران، زنان آموزش ندیده فشارآورندگان برمزدهای، «رقابت کثیف» نامیده شده بودند. یک شعر طنز نیش‌دار این زمان، این مطالبات را به بیان در می آورد:

اول باید این کلفت‌ها را به دور بیندازیم

کسانی را که نان ما را آجر می کنند!^{۲۱}

اما کارگران زن در کارکرد فشار کاهش مزدها تقصیری نداشتند. سرمایه‌داران از کار کارگران زن سود عظیمی به دست آوردند: بر پایه این پیش‌داوری حرکت کردن که «زنان موجود کم ارزشی هستند»، منتج شده از درجه ناچیز آموزش آن‌ها - زنان به عنوان نیروهای آموزش ندیده بیشتر کار می‌کنند - سرمایه‌داران با سوءاستفاده از فقر مادی زنان کارگر، آنان را با جزئی از دستمزد مردان به کار مشغول نمودند. بدین‌گونه همواره شاخه‌های کاری بیشتری از مردان به کار ارزان‌تر زنان تبدیل شدند و مردان هم این‌طور مجبور گردیدند که با مزد کم‌تری کار کنند. در این‌جا کارگران مرد هیچ سودی از دستمزدهای ناچیز زنان و تحت ستم بودن آنان نمی‌برند، بلکه خود سرمایه‌داری سود می‌برد:

«فشار برای ارزش اضافی و برای سود، که جان‌مایه سرمایه‌داری است، زنان پرولتر را در کارخانه با تازیانه جبر فقر به کاری طولانی ارزان‌تر و از طریق فشارکاهنده دستمزد جمع می‌کند. تمایل بیشتر به کار زنان فقیر پی‌آمد توسعه سرمایه‌داری نیست، او هم زمان شرط شکوفائی آن است.»^{۲۲}

«سرمایه‌داری اما به این اکتفا نمی‌کند که فقط زنان را مورد استثمار قرار دهد، علاوه براین او قادر است به همین‌سان کارگران مرد را با کمک‌شان (زنان.م) به نحوی اصولی‌تر استثمار کند.»^{۲۳}

مساله اصلی که زنان به کارخانه‌ها روان شدند، قابل برگشت نبود. دیدگاهی که زنان را نه به عنوان رقبا بلکه به عنوان هم‌زمان زن درک نمایند تدریجاً جای گیر شد. (این دیدگاه‌م) از طریق تجربه کار با مشترک زنان و مردان در کارخانه‌ها که همواره مقدار بیشتری از زنان کارگر را شامل می‌شد، و تجربه مبارزه رشد‌یابنده از سال‌های ۱۸۶۰ و استدلال پایا که نه اخراج زنان از حرفه‌های کاری، بلکه مبارزه مشترک کارگران زن و مرد بر علیه مزد نابرابر، راه حل مشکل می‌باشد، تقویت شد. سپس مطالبات بین‌الملل اول هم‌طنین انداخت:

«عدم ممنوعیت کار در صنایع، اشتغال به کار زنان، حمایت خیلی بیشتر در برابر استثمار مرگ‌بارشان، سازمان‌دهی باهمی زنان و مردان استثمار شده توسط طبقه سرمایه‌دار در جهت مبارزه قاطع بر علیه دشمن مشترک».^{۲۵}

وظیفه بزرگ بر سازمان‌دهی اتحادیه‌ای و سیاسی زنان کارگر قرار گرفت.

سازمان‌دهی اتحادیه‌ای و سیاسی زنان کارگر

فعالیت اتحادیه‌ای و سیاسی برای کارگران زن اگر کاملاً غیرممکن نبود، اما بسیار مشکل بود. از ۱۸۵۰ تا ۱۹۰۸ بر طبق قانون انجمن‌های پروس، شرکت زنان در فعالیت‌های سیاسی و جلسات و یا حتی عضو چنین انجمن‌هایی بودن ممنوع بود. برای مثال در سال ۱۸۸۶ یک انجمن زنان توسط پلیس تعطیل گردید، زیرا در آن درباره قانونی مربوط به حمایت از کارگران بحث شده بود، (قانونی.م) که همان زمان در پارلمان رد شده بود.

دست به گریبان با چنین محدودیت‌هایی، یک کنفرانس SPD که در سال ۱۸۹۴ آغاز شد، سیستمی از "افراد مورد اعتماد" را وارد کرد. مسئولیت تبلیغات سیاسی به یک نفر سپرده شد به نحوی که ممنوعیت انجمن برای زنان بتواند رفع گردد. Otilie Gerndt اولین فرد مورد اعتماد عمومی بود

که در سالروز حزب SPD در سال ۱۸۹۵ در برلین انتخاب شد. او در این رابطه مسئولیت داشت که با نمایندگان جنبش زنان پرولتری ارتباط برقرار سازد و تبلیغات با برنامه را بین زنان در کل آلمان به کار اندازد و مطالبه کند.^{۲۶}

زنان سرشار از ایده بودند، چیزهایی که به کنارآمدن با قانون انجمن‌های پروسی مربوط می‌شد: برای مثال Louise Zietz شرح می‌دهد که چگونه او توانست با قانون کنار بیاید که در ضمن ممنوعیت زنان برای سخن‌رانی عمومی را رعایت کند:

«من اجازه صحبت نداشتم. رفیقی به مدت ۱۰ دقیقه صحبت می‌کرد و سپس من در بحث مستمعین شرکت می‌کردم، به طوری که یک ساعت و نیم صحبت کردم».^{۲۷}

کوشش‌ها برای سازمان‌دادن اتحادیه‌ای و سیاسی زنان ارزش داشت. در طی زمان رقم کارگران زن در اتحادیه‌ها افزایش یافت: «در سال ۱۸۹۲ تعداد زنان در اتحادیه‌های آزاد به ۴۳۵۵ نفر رسید گرچه فقط ۱۸٪ بودند - سهم زنان در طبقه کارگر ۳۴٫۹٪ بود (وضعیت سال ۱۸۹۵)».^{۲۸} «عضویت در اتحادیه‌ها از ۲۳۷۰۹۴ نفر در سال ۱۸۹۲ به ۲۵۷۳۷۱۸ نفر در سال ۱۹۱۳ افزایش یافت. در همین زمان شمار زنان به طور عمده سریع‌تر افزایش یافت: از ۴۳۵۵ نفر به ۲۳۰۳۴۷ نفر، هم‌چنین از ۱۸٪ به ۸٫۹٪ رسید».^{۲۹}

کلارا زتکین و جنبش پرولتری زنان

یکی از زنانی که شدیداً برای سازمان‌دهی اتحادیه‌ای و سیاسی زنان کارگر کار کرد کلارا زتکین بود (۱۸۷۵ - ۱۹۳۳). تکامل جنبش پرولتری زنان آلمان مدیون کوشش‌های اوست. او از ۱۸۹۰ تا ۱۹۲۰ رهبر معروف جنبش پرولتری زنان در آلمان و در انترناسیونال سوسیالیستی زنان بود.

طی ۲۵ سال از ۱۸۹۱ کلارا زتکین ناشر *برابری* بود. این روزنامه یک ابزار کار اساسی بود که با آن کار سیاسی در میان زنان کارگر به پیش برده می‌شد. در سال ۱۹۰۷ او اولین کنفرانس سوسیالیستی زنان را در اشتوتگارت برگزار کرد، در آن ۵۹ زن از ۱۵ کشور شرکت کردند. کنفرانس دوم در سال ۱۹۱۰ در کپنهاگ گشایش یافت. در این کنفرانس کلارا زتکین ۸ مارس را به عنوان روز بین‌المللی زن پیشنهاد کرد. این تاریخ و ایده آن به اعتصاب زنان کارگر در نیویورک که در سال ۱۹۰۸ انجام گرفت برمی‌گردد.

اندکی بعد از شروع اوائل دهه ۱۸۶۰ جنبش سوسیالیستی زنان تحت هدایت زتکین به سرعت رشد کرد. SPD پرچم‌دار جنبش بین‌المللی کارگری شد و می‌رفت که به یک سازمان قدرتمند آگاه تبدیل گردد. به نظر می‌آمد که سوسیالیسم و انقلاب در آینده نزدیکی قابل دستیابی است.

کلارا زتکین برای یک سوسیالیسم از پایین جهت خودرہاسازی کارگران زن و مرد به پا خاست. او برابری در اعتصاب توده‌ای را به عنوان ابزار مبارزه طبقه کارگر تبلیغ می‌کرد. در این لحظه مساله اعتصاب توده‌ای نوری به مسیر مبارزات درونی SPD تاباند. به نظر زتکین مبارزه برای یک سوسیالیسم از پایین همواره در SPD به حاشیه رانده می‌شد. او مانند رزا لوکزامبورگ از رهبری حزب رنج می‌برده است. سیاست SPD به طور تاسف‌انگیزی تغییر یافته بود. او به عنوان حزبی مارکسیستی آغاز به کار کرده بود، حزبی که انقلاب سوسیالیستی را شرط ضروری تغییرات واقعی می‌دید. این برداشت اکنون تجدید نظر شده بود. رهبری حزب بر پایه جهش اقتصادی در جهت دیدگاهی آمد که (معتقد بودم) رفرم‌های پی‌درپی می‌توانند وضعیت طبقه کارگر را بهبود بخشند تا سوسیالیسم به طور خود بخودی مستقر گردد. یک انقلاب که خودرہاسازی طبقه کارگر را بتاباند دیگر ضروری نبود.

بعد از موافقت فراکسیون پارلمانی SPD با اعتبارات جنگی ۱۹۱۴، درگیری بین کلارا زتکین و رهبری حزب همواره شدیدتر شد و بالاخره به جدایی

انجامید. *برابری* به عنوان یکی از نشریات نادر حزبی به بنیان انقلابی‌اش وفادار ماند. بدین خاطر همواره و اکثراً قربانی سانسور حزبی گردید: **Weiß Ballken** در مطلب، کلارا زتکین برای اعتراض به پانخاست، به این امر شهادت می‌دهد. بعد از ۲۵ سال کار به عنوان سردبیر، در سال ۱۹۱۷ او از سردبیری *برابری* کنار رانده شد.

کلارا زتکین از جمله مؤسسان گروه اسپارتاکوس همراه با روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت در سال ۱۹۱۶ بود. در سال ۱۹۱۹ او به عضویت **KPD** (حزب کمونیست آلمان. م) تازه تاسیس شده در آمد.

کلارا زتکین در طول زندگی‌اش علیه تأثیر جنبش بورژوایی زنان بر زنان کارگر استدلال می‌کرد. او همواره به علایق طبقاتی دو اردوگاه در تقابل باهم اشاره می‌کرد. اتحاد همه زنان با هم به عنوان خواهران -توجه نکردن به تعلق طبقاتی‌شان- نمی‌تواند زنان کارگر را از تحت ستم بودن رهایی دهد. فقط مبارزه‌ی با هم کارگران زن با رفقای طبقاتی‌شان، یعنی کارگران مرد، برای یک جامعه سوسیالیستی، اساس رهایی آن‌ها و رهایی همه زنان است:

«مبارزه برای تساوی حقوق زنان پرولتر، مبارزه‌ای بر علیه مردان هم طبقه‌شان نیست، بلکه (مبارزه‌ای.م) در اتحاد با مردان طبقه‌شان بر علیه طبقه سرمایه‌دار است... با وجود این نقاط تماس در مطالبات اصلاحی سیاسی و حقوقی زن پرولتر در علایق تعیین‌کننده اقتصادی، با زنان طبقات دیگر هم راه نیست. بنابر این تساوی حقوق زن پرولتر نمی‌تواند کار زنان همه طبقات باشد، بلکه تنها کار مجموعه پرولتاریا بدون تفاوت جنسی است.»^{۲۰}

ضرورت شدید جدایی از جنبش بورژوایی زنان

این رفتار سخت در برابر زنان بورژوا به عنوان رفتاری درست معلوم می‌شود. همواره جنبش بورژوایی زنان به محدودیت‌های خود برخورد می‌کرد. زیرا که او نمی‌خواست جامعه را به طور اساسی تغییر بدهد. او در موقعیتی نبود که برای تحت ستم بودن زنان مبارزه کند. چون که او به ریشه تحت ستم بودن نمی‌پردازد: (یعنی به. م) جامعه طبقاتی. بدین گونه که شرح دادیم مطالبات زنان بورژوا محدود ماندند. با وجود این که جلسات انجمن‌های بورژوایی زنان به طور ظاهری به روی زنان کارگر باز بودند، بعدها تقریباً برای‌شان شرکت در جلسات غیرممکن بود. ورودیه این جلسات بالغ بر ۲ مارک برای هر نفر بود که آن را هیچ زن کارگری نمی‌توانست بپردازد.

این هم‌دردی برای "خواهران فقیر" بعدها، اگرعلاقه طبقاتی، ویژگی‌شان را به عنوان زنان کارگر به وضوح به پیش می‌کشید، همواره برعکس ورق می‌خورد. به طورمثال این گونه بود مساله مربوط به سازمان اتحادیه‌ای و مطالبات مربوط به ۸ ساعت در روز برای خدمت‌کاران. در این مورد "خواهران فقیر" انتظار هیچ حمایتی از جانب خیرخواهان‌شان را نداشتند. نفرت زنان بورژوا از زنان کارگر در سال ۱۸۷۱ با سرکوب کمون پاریس به گونه‌ای تنفرانگیز نشان داده شد. کمون پاریس امتیازات طبقه مسلط، قشر متوسط را به زیر سؤال برد. در این‌جا به سرعت حمایت و مطالبات برای اتحاد همه زنان از طرف زنان بورژوا قطع گردید. فوراً زنان طبقه متوسط برای سرکوب به طور ویژه شدید، در مقابل زنان کارگر، یعنی رفقای هم‌جنس‌شان به حرکت درآمدند.

دامنه سازمان‌های زنان بورژوایی خیلی بزرگ بود. به واقع برای بخش‌های چپ رادیکال سازمان‌های زنان، جدائی اغلب بسیار سخت بود. در سال ۱۹۰۴ اتحاد رادیکال برای حمایت از مادران و فرم جنسی را تاسیس کردند. اعضایش به طور مثال در کار اتحادیه‌ای شرکت کردند و روزنامه‌ای را به نام

روزنامه *زنان کارگر آلمانی* برای زنان کارگر به زیر چاپ بردند. پایه‌های اجتماعی چنین اتحادی را زنان خرده بورژوا - معلمان و کارمندان، که موقعیت اجتماعی آن‌ها در آن زمان بسیار دور از طبقه کارگر بود، تشکیل می‌دادند. اغلب نمی‌شد بین سخنان آن‌ها و فعالان سوسیالیست تفاوت گذاشت. به طور مثال Minna Cauer در روزنامه *زنان کارگر آلمانی* در ۱۵ نوامبر ۱۹۱۳ نوشت: «ما تنها با توده کارگران زن می‌توانیم یک روز مبارزه را به پیش ببریم، فقط با آن‌ها. توده کارمندان و زنان کارگر می‌خواهند زنان حق رای داشته باشند.»

اما بعد پذیره اساسی‌اش این بود که علایق مردان و زنان قابل متحدشدن نیست. این راه اما برای یک مقاومت موفق در مقابل سرمایه‌داری مانند سم بود. زیرا فقط از طریق امکان بالای اتحاد طبقه کارگر می‌تواند پایانی برای جامعه طبقاتی کسب شود و ایدئولوژی تحت ستم قراردادن از روی زمین برچیده گردد.

جدائی از بخش رادیکال جنبش بورژوائی زنان، آن گونه که تا حدودی *مینا کوئر* ترسیم کرده امر ساده‌ای نبود: بیان "اجتماعی" پیشرفته‌اش و مبارزه انتخاباتی‌اش اغلب خیلی رادیکال و هم برای زنان کارگر جالب بودند. اما راهش در موضعی که رهائی همه زنان را کسب نماید نبود. بدین خاطر جدائی شدیداً ضروری بود:

«حقوق‌دانان زن "رادیکال" خوب به پیش فشار آوردند... ولی با وجود این جنبش بورژوائی زنان به طور کلی در ثوری و عمل "بازدارنده" شد. او با پیشداوری‌های قدیمی هم آوا شد، علایق طبقاتی بورژوائی را در رابطه با تساوی حقوق جنس مونث مقرر کرد. تاکتیک تروریستی قربانی فراهم ساختن، هواداری زنان آنارشیست طرفدار حق رای و انتخابات در چند کشور و در

انگلیس در مبارزه برای حق انتخابات زنان، اگرچه تأکید شد، ولی در عوض ویژگی طبقاتی حقوق زنان را تغییر نداد.^{۳۱}

کاراکتر طبقاتی همواره آشکار می‌شود. در شرایط وخیم به طور ویژه‌ای مشخص می‌گردد. از شروع جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ بخش بزرگی از زنان بورژوا جانب طبقه حاکم، یعنی طرف موافق جنگ را گرفتند. بدین گونه اتحاد زنان آلمان (BDF)، سازمان اصلی اتحادیه‌های بورژوائی زنان در آلمان، در طرف ترتیب‌دهندگان ملی جنگ بود. این موقعیت را زتکین به وضوح بیان می‌کند:

«بیشتر سازمان‌های بورژوائی زنان در همه کشورها، صرف‌نظر از سرودهای صمیمانه در جشن‌های رسمی‌شان، خواهری بین‌المللی و عشق سوزان آن‌ها به صلح، به نام "دفاع از سرزمین پدری"، متعصب و ناسیونالیستی عمل می‌کردند و با فراخوان برای مرگ میهن‌پرستانه در تداوم بیش از چهار سال کشتار امپریالیستی خلق فعال بوده‌اند.»^{۳۲}

تغییر سمت به سوی ارتجاع هم چنین در دهه ۳۰ نمایان می‌گردد. به خاطر بحران اقتصادی سال ۱۹۲۹، میلیون‌ها خرده‌بورژوازی زن و مرد، احزاب بورژوائی را ترک گفتند و به نازیسم پیوستند. BDF هم به سمت راست افراطی تغییر جهت داد. ناسیونال سوسیالیسم با سرعت بسیار، کل جنبش کارگری را در هم شکست و میلیون‌ها یهودی، کمونیست، سوسیال دموکرات، معلول، هم‌جنس‌گرا و غیره را در اردوگاه‌های مرگ‌شان (موسوم به اردوگاه‌های تمرکز) به قتل رسانید. روزنامه رسمی اتحاد زنان آلمان، زن، تقریباً تا پایان رایش سوم منتشر می‌شد. Gertrud Bäumer رئیس BDF از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۹ به عنوان ناشر آن باقی ماند.

۲/۳ قیام ۱۹۶۸ و به وجود آمدن فمینیسم

بعد از جنگ جهانی دوم تا مدت‌های طولانی، دیگر هیچ نشانی از یک جنبش زنان وجود نداشت. (جنبش زنان.م) تازه در اواخر دهه ۶۰ تشکیل شد. (در آن.م) پیوستگی به ایده‌های مبارزین حق رأی زنان بورژوازی و هم چنین به جنبش پرولتری زنان قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ آشکار است. در این خیزش جدید سه عامل نقش بازی می‌کردند. اولی وضعیت تغییر یافته‌ی زنان در محل کار بود. همواره زنان بیشتری اشتغال به کار می‌یافتند. دلیل اصلی این تکامل دوره رونق سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم بود. جهش دراز مدت اقتصاد جهانی در جهت یک نیاز بزرگ به نیروهای کار هدایت شد. این وضعیت برای زنان بسیار ضد و نقیض بود. زیرا از یک طرف از آن‌ها قویا این انتظار می‌رفت که نقشی در خارج از خانه بازی کنند، از طرف دیگر باز هم با آن‌ها به عنوان انسان درجه ۲ برخورد می‌شد. هم‌این‌طور آن‌جا، یعنی جایی که زنان مدخلی به درآمد خاص خود داشتند، اغلب با آن‌ها به عنوان بچه‌ها برخورد می‌شد تا به عنوان انسان‌های بالغ. به طور مثال در دهه ۱۹۵۰ و اوائل دهه ۶۰، زنان نمی‌توانستند بدون اجازه شوهرانشان خرید بزرگ مالی انجام دهند، مثل خرید ماشین لباس‌شوئی یا خرید روزانه خانگی. این موقعیت در بسیاری از زنان احساس نارضایتی ایجاد کرد. درست برای زنان طبقه متوسط هم همین مساله صدق می‌کرد. زندگی به عنوان "فقط" - خانه‌دار یک احساس نارضامندی، کسل‌کنندگی را در بسیاری از زنان ایجاد کرد. Betty Friedan برای یک نسل کامل از این زنان صحبت کرد، از وقتی که او در آغاز دهه ۶۰ در باره "مشکل بدون اسم" نوشت:

«سال‌های سال این مساله ذهن زنان امریکائی را به طور غیرعلنی به خود مشغول داشت. این یک تهییج غیرعادی، یک احساس نارضایتی و یک اشتیاق بود که زنان از آن رنج می‌بردند. هر زن همسر داری به تنهایی و برای خود با آن مبارزه می‌کرد. اگر تخت را

مرتب می‌کرد، اگر به خرید می‌رفت، برای ملافه‌های قشنگ نو پارچه اندازه می‌گرفت، اگر با بچه‌هایش نان کره‌ای و بادام زمینی می‌خورد و یا اگر با اتومبیل به سوی گروه‌های پشاهنگ خود رو می‌آورد، شب‌ها وقتی برای خواب دراز می‌کشید - همواره دچار هراس می‌شد، آهسته این سؤال را از خود می‌کرد که: آیا این همه چیز است؟^{۳۳}

عامل دوم که شکل‌یابی جنبش زنان را تسریع کرد، در توسعه بالای آموزش در بخش بزرگی از زنان از سال ۱۹۴۵ قرار داشت. رشد تولید صنعتی فراهم آمده از رونق اقتصادی بعد از جنگ با تکاملی تکنیکی همراه شد. مسابقه تسلیحاتی با بلوک شرق در آن نقش مرکزی را بازی کرد، اما هم چنین رقابت بین‌المللی در بخش غیرنظامی نوآوری‌های تکنولوژیک را به دنبال آورد. لزوم آموزش بالاتر قشرهای آماده‌تر را به سمت توسعه سیستم آموزشی رهنمون شد. دانشگاه‌های زیادی تأسیس شدند، ترکیب بدنه دانشجویی تغییر کرد. دیگر فقط فرزندان طبقه مسلط وارد دانشگاه نمی‌شدند بلکه هرچه بیشتر فرزندان کارمندان و هم چنین خانواده‌های کارگری هم حالا به دانشگاه می‌آمدند. هم‌این‌طور پیوسته زنان بیشتری و نه فقط کسانی از طبقه متوسط بلکه هم چنین از طبقه کارگر به امکانات آموزشی بهتر دسترسی یافتند. با وجود این بهترشدن‌ها، زنان اغلب در مشاغل خود در وضعیتی پایین‌تر از مردان بر جا ماندند.

عامل سوم انفجار سیاسی دهه ۱۹۶۰ است. در دهه ۶۰ به طور جهانی انسان‌ها به جنبش در آمدند و علیه ستم قیام کردند. در امریکا سیاه‌پوستان بر علیه نژادپرستی شروع به مقاومت کردند. در ویتنام خلق ویتنام پیشانی امریکا را به خاک مالید. در پراگ مردم به پا خاستند تا برای تغییرات مبارزه کنند، تانک‌های روسی ظاهر شدند تا "نظم" را دوباره مستقر سازند. در تمام کره

زمین این موج ناآرامی و قیام، روابط مسلط موجود را به لرزه درآورد. سال ۱۹۶۸ در نقطه اوج این دوره قرار دارد:

«۱۹۶۸ سالی بود که در آن قیام، دست کم سه حکومت را به لرزه درآورد و موجی از امید تولید کرد. سالی بود که در آن (در ویتنام) چریک‌های دهقانی کشوری کوچک در جهان، برعلیه قوی‌ترین قدرت تاریخ انسانی به پا خاستند. سالی بود که در آن گتوهای سیاهان در امریکا در قیامی خروشیدند تا برعلیه قتل رهبر مسالمت‌جوئی، مارتین لوتر کینگ دست به اعتراض بزنند. سالی بود که در آن، شهر برلین ناگهان کانون بین‌المللی یک جنبش دانشجویی گردید که بلوک‌های قدرتی را که او را تجزیه کردند به مبارزه طلبید. سالی بود که در آن گاز اشک‌آور و باطوم به کار برده شد تا تضمین دهند که مجمع حزب دمکرات امریکا یک نامزد ریاست جمهوری را انتخاب کرد، کسی را که توسط انتخاب‌کنندگان در انتخابات مقدماتی پذیرفته نشده بود، و در آن تانک‌های روسی در پراگ وارد کارزار شدند تا یک حکومت "کمونیستی" را مستقر سازند، (حکومتی.م) که فشار بر مردم را مجوز داده بود. سالی بود که در آن حکومت مکزیک صدها تظاهرکننده را به قتل رسانید تا امکان‌پذیر سازد که بازی‌های المپیک در شرایط "آزادانه" برگزار گردد. سال مخالفت علیه جنایت دردری شمالی و بلغاست بود. به ویژه سال بزرگترین اعتصاب عمومی‌ای بود که تاکنون وجود داشت، (اعتصابی که با آن.م) فرانسه فلج گردید و حکومت‌اش به هراس افتاد.»^{۳۴}

در این رابطه هم چنین زنان شروع کردند تا با شدت برعلیه تحت ستم بودن خود به مبارزه پردازند و یک جنبش رهائی زنان را تجدید کردند.

تجدید تشکیلات جنبش زنان ۱۹۶۸

جنبش زنان که در آلمان تکامل یافت، قویا به سنت سوسیالیستی زتکین، انگلس، لنین و جنبش پرولتری زنان در قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ استناد دارد. ستم بر زنان برای این نسل جدید، مربوط به استثمار طبقاتی در سرمایه‌داری است. تساوی حقوق زنان فقط دست در دست با مبارزه برای سوسیالیسم و بر علیه سیستم استثماری سرمایه‌داری امکان‌پذیر بود. برای او (جنبش زنان.م) ستم بر زنان با کارکرد خانواده در سرمایه‌داری ارتباط داشت. او طبقه کارگر را به عنوان نیروئی که می‌تواند تغییرات اجتماعی را به انجام برساند می‌شناخت.

شورای عمل در جهت رهائی زن

شورای عمل برای رهائی زن، آن را در نوشته‌ای چنین نامید، بخشی از اتحادیه دانشجویان سوسیالیست آلمانی (SDS) بود: "ما آموخته‌ایم که زنان در محدوده سیستم سرمایه‌داری نمی‌توانند به حقوق مساوی دست یابند."^{۳۵} آن‌ها متوجه شدند که در کشورهای به اصطلاح "سوسیالیستی" مانند اتحاد جماهیر شوروی UdSSR، چین و DDR آلمان شرقی زنان مانند سابق تحت ستم بودند. آن‌جاها هم همین طور خانواده به عنوان پایه و اساس بازتولید خصوصی شده وجود داشت. این مساله سبب این نتیجه‌گیری شد که خانواده مسبب تحت ستم بودن زنان بود: "خانواده و سوسیالیسم غیرقابل اتحادند، اگر تساوی حقوق زنان نباید مساله حرف مفت باقی بماند!"^{۳۶} شورای عمل برای رهائی زن از ایده‌های بسیار متفاوتی نشان داشت. او علت اصلی تحت ستم بودن زنان را با سرمایه‌داری مرتبط دانست اما هیچ پیشنهاد واضحی ارائه نداد که چگونه تحت ستم بودن زنان به طور اساسی می‌تواند به شیوه‌ای موفقیت‌آمیز مورد مبارزه قرار گیرد. اعضاء خیلی درست توجه کردند که دولت‌های به اصطلاح "سوسیالیستی" رهائی زنان را به هیچ وجه

مد نظر نداشتند. آن‌ها بر این باور نبودند که این کشورها به طور سرمایه‌داری دولتی سازمان‌بندی شده بودند، یک بوروکراسی غالب بود و کارگران کنترلی بر دولت نداشتند. جنبش دانشجویی سابق در این زمان بر این باور بودند، که طبقه کارگر چنان توسط سیستم فاسد شده است که برای حرکت و تغییرات مبارزه نمی‌کند.

این برآورد به طور اساسی در سال ۱۹۶۸ تغییر کرد. در فرانسه طبقه کارگر در یک اعتصاب عمومی بزرگ در تاریخ، دوباره به طور چشم‌گیری وارد عمل شد. همین طور در آلمان با اعتصاب سپتامبر ۱۹۶۹ تغییر جهت طبقه کارگر از تئوری خاکستری به سمت عمل زنده انجام گرفت.

از شورای عمل برای رهائی زن تا اتحادیه سوسیالیستی زنان برلین

فره‌بی

آثار مارکس، انگلس و لنین توسط بخشی از دانشجویان دوباره کشف شدند. هم چنین در شورای عمل برای رهائی زن، زنانی وجود داشتند که در این جهت‌گیری سهم داشتند. آن‌ها در سال ۱۹۶۹ در توضیحی درباره تساوی حقوق زنان نوشتند. برای سیاسی کردن شورای عمل برای رهائی زن، آن‌ها این جهت‌گیری را به طور خلاصه تشریح کردند - از نظر تئوریک این توضیح بر پایه نظرات انگلس در کتاب منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت بود:

«...استقرار مالکیت خصوصی [باید] در ارتباط با شکل معینی از تقسیم کار به عنوان دلیل استقرار... از خانواده تک همسری پدرسالار... [دیده شوند. ما می‌توانیم]... الغای خانواده را مطالبه نمی‌کند، بلکه می‌بایستی برای الغای آن مبارزه کرد، آن چه که در فاز سرمایه‌داری از مالکیت خصوصی و تقسیم کار ایجاد شده است تقریباً تضاد اصلی کار و سرمایه است. بدین معنی نیست که با

حذف این تضاد به طور اتوماتیک تحت ستم بودن زنان از بین می‌رود، بلکه حذف این تضاد اصلی تازه شرط امکان تساوی حقوق انسان‌ها را فراهم می‌آورد.^{۲۷}

برای زنان این امر بر مبنای این نظر بدین معنا نیست که صبر کنند تا انقلاب انجام گیرد، تا بعد از آن برای آزادی مبارزه کنند: «این امر بدین معنا نیست که زنان بهتر است انتظار بکشند تا مردان دست به انقلاب بزنند، تا که ما بتوانیم مشکل‌مان را حل کنیم... اما چون که هدف مبارزه طبقاتی مشترک است بایستی ما برایش شرایط را آماده سازیم.»^{۲۸}

این بخش از شورای عمل برای رهائی زن سابق، در دسامبر ۱۹۷۰ اتحاد سوسیالیستی زنان برلین غربی را تاسیس کرد.

شروع جنبش

جنبش جدید زنان در ۱۹۷۱ با شروع کارزار بر علیه ماده (۲۱۸) مربوط به کورتاژ، بزرگ‌ترین حرکت پیروزمندانه را برگزار کرد. در یک "اکسیون خود را متهم سازی" سراسری در آلمان، ۳۷۴ زن برای حذف ماده ۲۱۸ اعلام آمادگی کردند و به طور علنی شرح دادند که آن‌ها خودشان اقدام به کورتاژ کرده‌اند. در یونی ۱۹۷۱ مجله اشترن این اعلامیه خصوصی را چاپ کرد. یک هفته بعد از انتشار آن مطلب ۸۶۵۰۰ زن آن را امضا کردند، هم چنین مردان هم از آن حمایت کردند. ۲۳۰ پزشک و پروفیسور اعلام کردند: "من شریک جرم یک کورتاژ بودم".

این «خود متهم کنی» با جرأت بالای شرکت‌کنندگان همراه شد. آن‌ها عقوبت جنائی آن را به تعویق انداختند. Ute Geißler عضو زنان سرخ در مونیخ، وضعیت‌اش را تشریح می‌کند: «به محض این که این «خود متهم کنی» را امضا کردم، به شدت دچار ترس شدم. وقتی که چند هفته بعد ساعت ۶ صبح

خانه گردی‌ها را داشتیم، برای‌مان روشن بود: ما نمی‌گذاشتیم که بیشتر ما را بترسانند.^{۳۹}

این کارزار توسط بخش‌هایی از سازمان‌های اپوزیسیون خارج از پارلمان (APO)، اتحاد سوسیالیستی زنان برلین غربی، و فمینیست‌های اولیه مانند Alice Schwazer به پیش برده شد. ماده ۲۱۸ توسط بسیاری از زنان شرکت کننده به عنوان ماده طبقاتی درک گردید. زنان ثروتمند می‌توانستند برای خود یک کورتاژ مطمئن را دست و پا کنند، در حالی که برای بخش بزرگی از زنان این امر امکان‌پذیر نبود. در رابطه با مطالبه کورتاژ بدون جریمه و مجانی مطالبات توضیح مسائل جنسی و وسایل جلوگیری از حاملگی مجانی مطرح بودند. نوشته «خود متهم‌سازی» بعد هم طنین انداخت: «سالانه در آلمان حدود یک میلیون زن کورتاژ می‌کنند. صدها نفرشان می‌میرند. ده‌ها هزار نفرشان بیمار و نازا باقی می‌مانند، زیرا عمل کورتاژ توسط افراد ناشی و شاید انجام می‌گیرد. از طرف پزشکان متخصص رفع حاملگی یک عمل ساده است. زنان دارا می‌توانند در داخل و خارج کشور بدون خطر به کورتاژ اقدام نمایند. زنان ندار را ماده ۲۱۸ مجبور می‌کند این عمل را در آشپزخانه‌ی یک شیاد غیرحرفه‌ای انجام دهند. به این عمل او مهر جنایت‌کار می‌زند و آنان را به زندان تا ۵ سال تهدید می‌کند. با وجود این میلیون‌ها زن - تحت شرایط تحقیرکننده و مخاطره‌آمیز برای زندگی کورتاژ می‌کنند. من به آن تعلق دارم. - من کورتاژ کرده‌ام. - من مخالف ماده ۲۱۸ هستم و تصمیم‌گیری برای داشتن بچه به خودم مربوط است. ما زنان از قانون‌گذار هیچ صدقه‌ای و از شوراها هیچ رفرمی نمی‌خواهیم! ما خواهان حذف بدون چون و چرای ماده ۲۱۸ و توضیح کامل مسائل جنسی برای همه و دسترسی آزاد به وسایل جلوگیری‌کننده از حاملگی هستیم. ما

خواهان این هستیم که مخارج رفع حاملگی توسط شرکت‌های بیمه
تقبل گردد.^{۴۰}

برای بخشی از زنان شرکت‌کننده، جامعه طبقاتی عامل اصلی تحت ستم بودن
زنان بود. ایده‌های فمینیستی در این زمان چیز چندان آماده‌ای نداشتند. مجله
Brigitte با بدبینی به سال ۱۹۷۱ اشاره می‌کند: «زنان آلمانی هیچ پستان بند
و لباس عروسی را آتش نمی‌زنند، هیچ مسابقه‌ی زیبایی و تحریریه‌های
مخالف با تساوی حقوق زنان را، در هم نمی‌ریزند، خواهان الغای ازدواج
نیستند و هیچ بیانیه‌ای را برای نابودی مردان تالیف نمی‌کنند. هیچ جادوگری
وجود ندارد، هیچ خواهران لیلیتی وجود ندارد... هیچ کنایه خشم‌آگینی، هیچ
مجله رزمنده‌ای وجود ندارد.»^{۴۱}

این امر که همه مردان به طور مادی از تحت ستم قراردادن زنان سود نمی-
برند، بلکه فقط سرمایه‌داران از آن نفع می‌برند در یک ضداعتصاب روشن
شد. برای مثال در سال ۱۹۷۳ در شرکت A. Pierburg دستگاه‌های
خودکار KG در Neuss توسط زنان خارجی بر علیه مزد پایین، اعتصاب
صورت گرفت. قبلاً در شرکت پیربورگ، مردان در تسمه نقاله می‌ایستادند،
زنان برای همان کار استخدام گردیدند اما فقط دو سوم مزد مردان را دریافت
می‌کردند. کارفرما برای این که باز از پول دستمزد بیشتر ذخیره کند زنان
خارجی را که دستمزدشان باز هم کمتر بود، استخدام کرد. ۴۰۰ زن یوگسلاو
به طور مستقیم از طریق یک قرارداد با دولت وقت به نیوس منتقل شدند. به
آنها ناچیزترین گروه مزدی پرداخت می‌گردید. آنها می‌بایستی در کلبه‌های
چوبی زندگی کنند و اجازه ملاقات با مردان را نداشتند.

۳۰۰ زن خارجی در عید فینگستن کار را رها کردند و منجمله خواهان این
شدند که به گروه ۲ مزدی ارتقا یابند. یک مارک مزد بیشتر برای همه
کارگران زن و مرد، پرداخت یک روز حقوق در ماه به زنان برای خانه‌داری.
پشت سر هم بقیه کارگران زن و مرد از زنان اعتصابی و مطالبات‌شان حمایت

کردند و هم این طور اعتصاب نمودند. نتیجه کسب گروه مزدی ۲ و با آن بهتر شدن مزد ساعتی تا ۶۵ فنیک بود. مزد روزهای اعتصاب به خاطر فشار توده‌ای، توسط کارفرما پرداخت و تهدید به اخراج‌ها پس گرفته شد.

این تجربه که کارگران زن و مرد می‌باید با هم مبارزه کنند تا به خواسته‌هایشان دست یابند، که آن‌ها علایق مشترک دارند، در یک سرود جنبش جدید زنان در آغاز دهه‌ی ۷۰ نشان داده می‌شود:

زنان، زنان پاره می‌کنند زنجیرهای‌شان را...

زنان کار می‌کنند، نظافت می‌کنند، رؤسا بهره می‌برند

از قوانین طبیعی موجود...

به شما اجازه نمی‌دهیم دروغ بگوئید: ما با هم می‌توانیم پیروز شویم و نه با جدائی جنسیتی. ما تنها مبارزه نمی‌کنیم، زن و مرد باهم،

سپس کار سرمایه‌دار زار می‌شود

زنان، زنان مبارزه می‌کنند، به طور انبوه

با طبقه کارگر

زنان و مردان قوی هستند!^{۴۲}

زوال جنبش کارگری

در آغاز تاثیر سنت سوسیالیستی در رهائی زنان، در جنبش قوی بود. در جریان سال‌های ۱۹۷۰ تئوری فمینیستی ستم بر زنان مسلط شد. زیر سؤال بردن تئوری سوسیالیستی رشد کرد. این رشد ریشه‌هایش در یک ارتباط دو جانبه قرار دارد: از یک جهت بر می‌گردد به شروع اولین بحران اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم، از اواسط سال‌های ۷۰ تا آخرش مبارزات طبقاتی به

عقب یا به زوال افتادند و پایان یافتند. طبقه کارگر برای بخش بزرگی از چپ‌های موجود، تصویر انقلابی‌اش را از دست داد. عامل دوم تصورات و ارزیابی‌های اشتباه از وضعیت سیاسی، توسط چپ‌های انقلابی بود. در سپتامبر ۱۹۶۹ کارگران فولاد و معادن با اعتصابات شدید، دوره‌ای از مبارزات طبقاتی را در آلمان به پیش بردند که به سازمان‌های چپ جدید و جنبش‌های ضد سرمایه‌داری زندگی بخشید. بسیاری از چپ‌هایی که تا آن جا متقاعد بودند که طبقه کارگر محافظه‌کار و کاملاً در سیستم سرمایه‌داری ادغام شده است، ارزیابی‌شان کاملاً چرخش کرد. یک کاراکتر انقلابی به حساب اعتصاب‌ها نوشته شد که از رهبری اتحادیه تاثیر نمی‌گرفت، بلکه این جا کارگران واقعاً تا حدودی به کنار از مال آن‌ها (روسای اتحادیه‌م) اعتصاب کردند. و واقعا اعتصاب‌های سپتامبر بیان یک مبارزه آگاهانه‌ی رشد‌یابنده‌ی اتحادیه‌ای بودند.

انقلابیون اما غلط ارزیابی کردند. زیرا آن‌ها نفهمیدند که ۳۰ سال رونق اقتصادی حاصل از جنگ روی کارگران پایه‌ای قوی برای ایده‌های SPD و بوروکراسی اتحادیه‌ای تعبیه کرده بود؛ اصلاحات سرمایه‌داری. از میانه تا پایان سال‌های دهه ۷۰ با وقوع اولین بحران عمیق اقتصادی، مبارزات طبقاتی به عقب برگشتند یا به زوال رسیدند. بسیاری از انقلابیون مأیوس بودند. گفته‌های SPD و مدیریت اتحادیه که بر این بحران یا علاقه مشترک سرمایه و کار غلبه می‌شود، توسط کارگران باور شد. با عقب‌گرد مبارزه طبقاتی، این تجربه که تغییرات اجتماعی از طریق قدرت جمعی کارگران مبارز می‌تواند کسب گردد، دوباره از دست رفت. انقلاب مورد انتظار ناپدید گردید و چپ انقلابی به طور جهانی دچار بحران شد:

«یک عنصر مهم "بحران مبارزه" بود. تا نیمه سال‌های دهه ۷۰، بخش بزرگی از عضویت سازمان‌های انقلابی هفت، هشت یا حتی ده سال را با فعالیت مداوم سر کرده بودند. آن‌ها با باریگادهای

سال‌های ۶۹-۱۹۶۷ سیاسی شدند و به زحمت از آن سال‌ها بریده بودند. روز به روز، هفته به هفته آن‌ها روزنامه‌ها را فروخته بودند، روزنامه‌های کارخانه‌ای منتشر کرده بودند، جلوی کارخانه‌ها ایستاده بودند و درباره مسایل سیاسی استدلال کرده بودند. این امر تا زمانی که جنبش از پیروزی به پیروزی شتاب می‌یافت، منظم بود. از زمانی که توانائی حرکت به جلو در هم شکست به نظر آمد که همه این فعالیت‌ها بی‌معنی بود.^{۲۳}

به وجود آمدن فمینیسم در جنبش زنان

بحران مبارزه ناشی شده از زوال مبارزه در اواخر دهه ۶۰ و اوائل دهه ۷۰، هم‌چنین روی بسیاری از زنان و مبارزه برای رهائی زنان، تاثیراتی داشت. مبارزه طبقاتی و تغییر شکل انقلابی جامعه در دور دست قرار داشتند. طبقه کارگر که برای بسیاری از انقلابیون چنین ناگهانی مقاومتش قطع شد، دیگر درخششی نداشت تا به عنوان نیرو برای تغییرات اجتماعی به حساب آید. تئوری‌های وداع با پرولتاریا ایجاد شدند.

این وضعیت روی بسیاری از زنان که فعال سیاسی بودند تاثیراتی گذاشت. زمانی که تغییرات انقلابی جامعه با طبقه کارگر امکان‌پذیر نبود، می‌بایستی راه‌های دیگری یافته می‌شد، مثل آن چه که توانست برای مقابله با تحت‌ستم بودن زنان انجام شود. بر این زمینه ایده‌های فمینیستی توانستند هرچه بیشتر گوش شنوا پیدا کنند. دیگر تحت‌ستم بودن زنان به عنوان بخشی جدائی‌ناپذیر از یک جامعه طبقاتی، از سیستمی که در آن اکثریت انسان‌ها تحت‌ستم هستند و برای بهره‌بری اقلیتی کوچک استثمار می‌شوند، درک نمی‌شد. تئوری پدرسالاری آغاز به جای‌گزینی کرد. غلبه مردان و نیازهای‌شان بر زنان به عنوان ریشه مشکلات دیده شدند. تصور تغییرات جمعی جامعه که بیشتر